

شور و شکستِ اصلاحات و سلطنت ده ساله در نُه جمله اولِ امیر امان الله خان

یکه پاره دل است زبان در دهان ما: (1)

نهضت و اصلاحات امانی به حدی برای ما و فرزندان ما ارزنده و عزیز است که پیوسته به مطالعه مجدد آن می پردازیم و صریحترین و شدیدترین نقدها را به آن تخصیص می دهیم. در آشنایی این دوره پرشور، توجه به زبان به عنوان بارزترین امتیاز انسانی، می تواند بیشترین کارآمدی را داشته باشد. اگر کنش زبانی، توانایی ها، آرزوها، نگرانی ها و هویت آدمی را منعکس می سازد، پس ضرورت پرداخت جداگانه به دلالت‌های لسانی و ابعاد معنایی مفاهیمی نظیر پادشاه، ملت، آزادی، استقلال، اصلاحات... و روابط متقابل دربار و ملت در بیانات امیر امان الله خان بدیهی است.

فشرده نخستین اعلامیه های او را خطاب به مردم افغانستان از 28 فبروری 1919 در چند جمله در اختیار دارم:

«ای ملت معظم افغانستان، من هنگام شهادت پدر، وکالت سلطنت را در کابل داشتم و اکنون به اصالت آن بارسنگین امانت را متوکلا و متعصما بالله به عهده گرفتم. وقتی که ملت بزرگ من تاج شاهی را بر سر من نهاد، من عهد بستم که بایستی دولت افغانستان مانند قدرت های مستقل جهان در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد. ملت افغانستان در داخل کشور آزادی کامل داشته و از هر گونه تجاوز و ظلمی محفوظ و مردم فقط باید مطیع قانون باشند و بس. کار اجباری و بیگار در تمام رشته ها ممنوع و ملغاست. حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت ما بتوانند در بین ملل متمدن جهان جای مناسب مقام خود را حاصل نمایند. من در اجراءات امور کشور مشورت را به حکم شاور هم فی الامر رهبر قرار خواهم داد. ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز در حفظ دین و دولت و ملت خود بیدار و در

نگهبانی وطن خویش هوشیار باشید. من از خداوند برای شما و اهل اسلام

و کلیه بنی نوع انسان خیر و سعادت می خواهم....» (2)

با اولین نگاه به این جملات، موقف و برنامه اصلاحی شاه، مقام و نقش مردم و رابطه قدرت سیاسی و اتباع کشور، اوضاع داخلی و مقام بین المللی افغانستان دریافتنی است. امیر و اصلاحات، مردم و آزادی فردی، وطن و استقلال، در این متن، مجموعه متشکلی را می سازند. اما، پادشاه، آن نیروی اصلی است که دنیا را به دین، مردم را به اقتدار، وطن را به استقلال و ملت و مملکت را به جهان متمدن می رساند. حکومت، ابزاری است که اندیشه های شاه، را جسمیت می بخشد و در زندگی ملی و بین المللی کشور، ملموس می سازد. ملت، مخاطب این اعلامیه هاست که با ابزار «هوشیار»ی و «بیدار»ی به حفظ دین، دولت، ملت و وطن گمارده می شود. ولی، با نگاه مکرر به نشانه شناسی این اطلاعات، می توان به نیمه بزرگتر و آن روی ورق پیام شاه نیز دست یافت. (3)

اعلام دشوار سلطنت:

در جملات «ای ملت معظم افغانستان، من هنگام شهادت پدر، وکالت سلطنت را در کابل داشتم و اکنون به اصالت آن بارسنگین امانت را متوکلا و متعصما بالله به عهده گرفتم»، پیشینه حضور امیر در قدرت سیاسی از «وکالت سلطنت» شروع می شود که آغاز صریح و مستحکمی است و ادامه منطقی آن می تواند با یاری دیگر عوامل، اصالت سلطنت وی را تسجیل نماید. البته، وی همراه با بهره برداری اعظمی از امتیاز «وکالت»، قبل از رجوع به مردم، «متوکلا و متعصما بالله» به تخت و تاج دست یافته است. (4) ولی با توسل به سنتهای دربار و با انجام تمهیدات پیچیده ای سعی می کند که این مامول را در سطح سراسری کشور نیز تحقق بخشد.

در این بیان، در حالی که «ملت معظم» به تبجیل مردم افغانستان اشاره دارد، «متوکلا و متعصما»، عجز انسانی را بطور کل، آشکار می سازد و در عین حالی که اشاره ای به عجز ضمنی امیر در برابر «ملت معظم» دارد، ناچیز بودن ملت را نیز در برابر حقیقت اعلائی که شاه، پیشاپیش به آن متوکل و متعصم است گوشزد می نماید.

بعلاوة دورة وکالت، آغاز زمان اصالت سلطنت امیر امان الله خان نیز در گذشته مطلق نشان داده شده است. این خبر با عبارت دیگری و باز هم در زمان گذشته تکرار می شود: «وقتی که ملت بزرگ من تاج شاهی را بر سر من نهاد...» و بار دیگر، از تاجپوشی شاه، همچون عمل انجام شده ای «ملت معظم افغانستان» مطلع می گردد. هرچند روشن است که افعال ماضی «به عهده گرفتم» و «بر سر من نهاد»، حمایت ملت را حاصل شده قلمداد می نماید، ولی در واقع، این اطلاعات، رو به آینده دارند و می خواهند که رای امیر و یارانش را در تصرف تاج و تخت به رای «ملت بزرگ» مبدل گردانند. و این آرزو نیز تحقق می یابد. یعنی پس از اعلام سلطنت امیر امان الله خان، طی ده روز، پیامهای شادباش از سراسر افغانستان به کابل مواصلت می نماید. (5)

این پاره پیام به لحاظ ساختار خود، پیچیده ترین بخش اعلامیه هاست که در ابهام بیان مرسوم درباری حقیقت را وارونه به دست داده و ماضی و مستقبل را درآمیخته است. اما «کسی که آفریننده نیک یا بد است، نخست باید نابود کننده و براندازنده ارزشهای موجود باشد». (6) سرگردانی گفتار شاه در بن بست سنت های دیروزین، نشانگر این است که وی هنوز، این فرصت را نیافته است که هویت فردی و نواندیش خود را بطور شاید و باید در آن برهه تاریخی کشف و تثبیت نماید. لذا تردد میان دربار سنتی و نظام متجدد، روند اصلاحات را نیز در آینده بی ثبات و بی توازن می سازد. شاه در این جا سخن می زند، ولی در پی گفت و گو با مردم نیست و یا هنوز آماده و قادر به ایجاد چنین ارتباطی که می تواند محور پویا و کارسازی برای معرفی برنامه های پیشرو وی باشد نگردیده و در واقع، نشان می دهد که نمی تواند، طوری خیز بردارد که از خودش جلوتر بیفتد.

در همین حال که زبان بی رمق اعلامیه ها خبر از تراکم تضادها در موقعیت شاه با درباریان می دهد، دلیریها و اشاره های وی به خویش همچون فرد حقیقی، ستایش انگیز و امید بخش است. در فشرده اعلامیه ها، شاه، پنج بار ضمیر مفرد متکلم «من» را و پنج بار دیگر نیز شناسه مفرد متکلم «م» را در مورد خویش به کار می برد و صرفاً دو بار از ضمیر جمع متکلم «ما» نسبت به خویش بهره می جوید. (7)

تاج و تعهد:

در «وقتی که ملت بزرگ من تاج شاهی را بر سر من نهاد، من عهد بستم که بایستی (باید) دولت افغانستان مانند قدرت های مستقل جهان در

داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد»، پاره دوم جمله که باید موضوع تعهد شاه را در ازای کسب تخت و تاج شاهی آفتابی کند از شکل افتاده؛ فعل جمله از حیطة «من» که متعهد و آغاز گر است خارج می شود و به جای این که بگوید: من عهد بستم که ... انجام دهم. می آورد: «من عهد بستم که بایستی ... باشد.» نابسامانیها، خبر از تاریکیهایی می دهد که در هدف پیام، نیت پیام دهنده، انتظار مخاطب و اقدامات آینده صاحب تخت و تاج جدید افغانستان نهفته است. ولی در عمل، گویا این حُسن باور مردم بود که برخلاف بی اندامیهای تعهد نامه اختیاری شاه، به او ابراز اعتماد شد تا وی در نیاتش مصمم تر گردد و در یافتن زبان گفت و گو به سوی جرگه ها و سرانجام شورای ملی، گام برداشته شود.

به هر حال، مردم کابل و قشون پایتخت نخستین جمعیتی بودند که به نمایندگی ملت، مورد خطاب مستقیم امیر امان الله خان قرار گرفتند. حضور امیر در میان این جمعیت به صورت نمادینی انجام شد. یعنی وی در هیئت تکسواری با شمشیر عریان در مقام شاه جدید ظاهر گردید که پیام بزرگ و دگرگونه ای داشت؛ اگر شمشیر و اسپ را از نظر فعل به پاکبازی و از بُعد زمان به: همین الآن، تعبیر کنیم، بیشتر از همه، پیام استقلال به ذهن خطور می کند که در همبازویی مردم با امیر، در خصوص آن شکی وجود ندارد. به هر حال، امیر جوان و متجدد، با چنین حضوری، آغاز سلطنت خویش را با برنامه خطیر و تاخیر ناپذیرش به مردم اعلام کرد. در این صحنه بدیع، پیوند مردم و دربار با زیباترین وجهی منعکس گردید. در واقع این حضور گویا، باید کاملترین جلوة هویت فردی شاه امان الله محسوب شود که زبان درهم شکسته اعلامیه ها را جبران کرد و با «غریو شادی و تهنیت»، پژواک شایسته ای در پی داشت. (8)

ملت معظم، بزرگ و عزیز:

قرن نهم تا بیستم، عصر ملیون بود و بیشک، برنامه پیشتاز امان الله خان با دلالت نوین واژه «ملت» سازگاری داشت، ولی اصطلاح «ملت» در ادبیات ما معنای دین، آیین، شریعت... را نیز داشته و در بیان دربار سلطنتی، حتی به مفهوم قوم هم کاربرد یافته است. (9) اما رویکرد شاه به این مقوله مهم، ناظر بر ساخت اجتماعی و سه گونه بوده و این مصداق واحد (مردم افغانستان) در اعلامیه ها، دارای سه معنا می شود: در آغاز اعلامیه ها، به مفهوم بارگاه رفیعی که شاه

جدید برای مشروعیت بخشیدن به سلطنتش، خود را به آن معرفی می نماید، عنوان «ملت معظم» یافته است؛ به اعتبار مقامی که تاج را بر سر پادشاه می گذارد، اسم «ملت بزرگ من» گرفته و به معنای مرجعی که از جانب شاه به حفظ «دین، دولت، ملت و وطن» گمارده می شود، با ترکیب شکننده ای به نام «ملت عزیز و قوم با تمیز» (10) مورد خطاب قرار گرفته است. از لحاظ کلام، پیداست که امیر در همین حال، نگران درجه «تمیز»، «بیداری» و «هوشیاری» «ملت عزیز و قوم با تمیز» نیز می باشد: «ای ملت عزیز و ای قوم با تمیز در حفظ دین و دولت و ملت خود بیدار و در نگهبانی وطن خویش هوشیار باشید».

اگر عناوینی که شاه به منظور خطاب به مردم افغانستان برگزیده، ملحوظ باشند، می توان گفت که «ملت بزرگ من»، تاجپوشی شاه را با «غریو شادی و تهنیت» مورد تأیید قرار داد. «ملت عزیز و قوم با تمیز» هم سقوط سلطنت و شکست اصلاحات را فراهم نمود و هم بسته به سطح «تمیز»، «بیداری» و «هوشیاری» خویش، دین، دولت، ملت و وطن را حفظ و نگهداری کرد که البته، وطن خسارات فراوانی متحمل شد؛ دولت عصری و نوپا به اهدافش نایل نگشت؛ ملت نتوانست در خطرناکترین لحظات از خود نمایندگی کند و دین، همچون حربه ای علیه اصلاحات و امیر به کار رفت. در این میان، «ملت معظم»، با حوصله و احترام به اعلامیه های شاه گوش فرا داد؛ با پیگیری و دقت، عملکرد او را به ذهن سپرد و تا کنون هم با دلسوزی توأم با انصاف به تاریخنامه این شاه متوکل و متعصم و مصلح می نگرد.

در نظام کلی که اعلامیه ها به دست می دهند، امیر و ملت در همان رابطه عنعنی قرار می گیرند، یعنی شاه را فاعل، متوکل، متعصم و پیرونده رهبر «شاوهرم...» می بینیم و ملت را شنونده و منفعل و «مطیع». امیر در مقام سنتی سلاطین، فراتر از قانون (11) و در راس کشور، طوری قرار می گیرد که زمین را به «آسمان» وصل می کند. در این ساختار، مردم در قاعده جای دارند که بالوسیلة قانون مصوب، به راس متصل می گردند. جایگاه، امیر در دامان شریعت و مقام ملت در حمایت قانون طوری، با فاصله دیده می شوند که ناخواسته، تفاوتی میان فقه و قانون، القا می گردد و محوری ترین رکن اندیشه های متجدد امیر که حاکمیت قانون است، مورد سوال قرار می گیرد. گویی عدم عنایت به اسم حقیقی مسماها در مواردی، امیر را به این فرض ناممکن معتقد ساخته است که قادر خواهد بود هم پدر افغانستان مدرن باشد و هم نواسه امیر عبدالرحمن خان باقی بماند. البته او نخستین

تاجداری هم هست که با وضع قانون اساسی، به محدودیت اختیاراتش تن می‌دهد و از اختیارات و عدم مسئولیت خویش نیز به نفع اجرای اصلاحات بهره می‌جوید. عملکردش در برگزاری لویه جرگه‌ها و تاسیس شورای ملی، می‌رساند که به عقیده وی «حکومت مبنی بر یک نوعی قرار داد یا موافقتی عقلانی و مستشعر است میان سلطان و مردم.» (12)

«حکومت ما» و «ما»:

«حکومت ما» باید اظهارات پرشور شاه را در زندگی مردم پیاده کند. عبارتهای «ملت بزرگ من» و «حکومت ما» در این اعلامیه‌ها به یکدیگر ارتباط ناگسستنی دارند. هر قدر ترکیب «ملت من» از واقعیت بیشتری برخوردار باشد، «حکومت ما» به عنوان تابعی از این ساختار، در تحقق اصلاحات، شجاع تر و موفقتر عمل خواهد کرد. با ایجاد خدشه در رابطه آرمانی «ملت» و «من» (شاه) و تعلق مساویانه آنها به یکدیگر، کارکرد حکومت و ادارات نیر دچار دگرگونی خواهد گردید. زیرا، تعلق «ملت» به «من» وابستگی ساده و ملکی نیست و در دید اصلاح طلب امیر متعهد، این رابطه باید صرفاً براساس مواضعه و تعلق متقابل، پذیرفتنی باشد تا او با اطمینان خاطر بتواند اعلام نماید که «حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت ما بتوانند در بین ملل متمدن جهان جای مناسب مقام خود را حاصل نمایند.» حکومت به معنی اصلاحات، یعنی «توانستن» است به سود ملت و مملکت. و این آرمانی ترین هدفی است که در خطابه‌های امیر، لحن دعایی نیز یافته و همپراز با «خیر و سعادت» گردیده است. ملت و مملکت بدون اصلاحات و «توانستن» از جای مناسب مقام خود در بین ملل متمدن جهان تا قبل از ظهور این حکومت، محروم بوده اند.

مهمترین رازی که نمی‌تواند طی چند جمله در اعلامیه‌ها به میان گذاشته شود، «اصلاحاتی» است که در بطن «یا»ی نکره نهفته مانده اند. در نگاه اولی، استنباط، این خواهد بود که حداقل، برای «حکومت ما» در این مورد، ابهام و تردیدی وجود ندارد. ولی اگر، حقیقت کار، برعکس باشد، باید پذیرفت که امیر امان الله خان می‌خواهد بطور معجزه آسایی به ملت سازی و دولت سازی بپردازد و سپس با اجرای اصلاحات، رسالتش را به انجام برساند. ولی تاریخ، شرمسارانه گواهی می‌دهد که حتی صدر اعظم در «حکومت ما» مشروطه خواهان را واجب القتل می‌داند و معتقد است که مشروطه در لباس تهذیب و تمدن، وحشت و نفرت افاده می‌کند. (13) و اگرچه «ملت من» خواستار دادخواهی از وزرای مشهور

بافساد است، ولی «حکومت ما»، هیچ وزیر، والی و حاکمی را محاکمه و مجازات نمی نماید. (14)

استقلال و شان بین المللی:

در اعلامیه های امیر، به «آزادی کامل» داخلی همچون ضامن تحقق مناسبات جدید دولت و ملت اشاره می شود: «ملت افغانستان در داخل کشور آزادی کامل داشته و از هر گونه تجاوز و ظلمی محفوظ (است) و مردم فقط باید مطیع قانون باشند و بس». با اعلام آزادی داخلی، مسئولیت ملی نیز مطرح می گردد تا ملت و امیر را با هم در یک رابطه همکاری، قرار دهد. جوهره اعلا آزادی در اطاعت از قانون معرفی می گردد. آزادی داخلی در فهم شاه، آن اساس استواری است که استقلال سیاسی آینده کشور بر آن بنا می گردد: «بایستی (باید) دولت افغانستان مانند قدرت های مستقل جهان در داخل و خارج کشور آزاد و مستقل باشد».

آحاد ملت با اکسیر آزادی از «رعیت» به «ملتی معظم» مبدل شده اند، لذا، شان جدید ملی، نیازمند هویت نوین بین المللی خود است. پس، دولت افغانستان، واژه «استقلال» را در مناسبات خویش، وارد گفتمان جهانی می نماید. پادشاه افغانستان، در چنین موقعیت نادر تاریخی، جایگاه دیگری برای خود قایل است. او نه تنها به سعادت ملت افغانستان می اندیشد، بلکه فراتر از آن، اهل اسلام و کلیه بنی نوع انسان را مخاطب خویش می بیند. «من از خداوند برای شما و اهل اسلام و کلیه بنی نوع انسان خیر و سعادت می خواهم». هرچند صرفاً از همین متن مختصر نمی توان بطور قطع، نیت سیاسی دوره امانی را در سطح جهانی، اثبات کرد، ولی، وجاهت ملی و بین المللی امیر در سالهای نخست پادشاهی و امید های دیگران به افغانستان، وضعیتی را سامان داده بود که موجب سیاستگزاریهای ضمنی فراملی دولت می گردید و بیشک واکنشهای بین المللی آن را نیز نمی توان در شکست این دولت دست کم گرفت. (15)

اصلاحاتی با «یا» نکره و «مانند قدرتهای مستقل جهان» «وکالت سلطنت» امیر امان الله خان به «اصالت سلطنت» و «اکنونی» بزرگ منتهی گردید که خود، حامل «تعهد» با تاکیدهای «بایستی» و «باید» است. به هر حال، تصرف تخت و تاج و اعلام تعهد، مجموعه واحدیست که گرانیگاه پیام این اعلامیه ها را به دست می دهند.

«حکومت ما در افغانستان اصلاحاتی خواهد نمود که ملت و مملکت ما بتوانند در بین ملل متمدن جهان جای مناسب مقام خود را حاصل نمایند.» معرفی این اصلاحات با نشانه‌ی ناشناختگی، عدم سابقه‌ی ذهنی مردم را نسبت به اصلاحات و فقدان تفاهم قبلی مردم و قدرت سیاسی کشور را می‌رساند که منتبج به خالی بودن جای ملت در این روند پر تلاطم می‌گردد. ولی اصلاحات، به هیچ صورت، مقوله‌ی ای نیست که نشانه‌ی ناشناختگی را برتابد و البته در عرصه‌ی عمل، همین ممیزه، متبارز گردید و دیده شد که پذیرفتن مقوله‌ی هایی مانند برادری و برابری برای رهبران سیاسی، ناممکن است و روحیه‌ی قومی و اشرافی، حضور اشخاص غیر اعیانی را در دستگاه دولتی تحمل ناپذیر می‌سازد. (16)

نیمرخ‌ی از رمز و راز اصلاحات در اعلامیه‌ها با اشاره‌ی دوری و با عبارت «مانند قدرتهای مستقل جهان» صراحت یافته است. البته، نشانه‌ی «مانند» در ساحتی میان حد اصغری تا اعظمی تشبیه‌ی جولانگری دارد و دقیقه‌ی ای است که می‌تواند بسیاری از روشنگران را به دام اندازد. «مانند»، توانسته است در پاره‌ی ای از اصلاحات امانی، تا تقلیدهای بی ارزش و غیر مجاز محقق و موجب نارضایتیهای گسترده گردد. (17)

پایانی که آغاز گر است:

تعهد امیر امان الله خان در اجرای اصلاحات، با کسب تاج سلطنتی، آشکار و آغاز گشته و با از دست رفتن آن، پایان یافته تلقی گردید. راه و روش شاه به این حقیقت، راهنماست که باید بیانات و اقدامات او را بطور مستقیم و بی مقایسه با سلیقه‌ی های دیگران پذیرفت. به دلیلی که مدعی و مجری اصلاحات، شخص وی است، هرآنچه را از او نمی‌پذیرند، دلسوزانه و غمگانه و در انتظار فرصت مساعدی دیگر، حذف می‌کند و اگر قلب گروه‌های عظیم مردم از اقدامات پیشروانه‌ی وی نادانسته جریحه دارد گردد، وی قادر است با یک اشاره‌ی قلم، بیشترین بخش اصلاحاتش را «فسخ و کان لم یکن» بسازد. (18)

باوجود شکست اصلاحات، صداقت امیر در این راه، تاثیر ژرف و دایمی در مغزها و قلبها گذاشت و ادامه‌ی اصلاحات را در کشور برای قدرتهای بعدی، به یک امر ناگزیر مبدل ساخت. ارزشمندترین یادگار دوره‌ی امانی را باید آغاز شجاعانه و صادقانه نوآوری، شروع گفت و گو با ملت، انعطاف پذیری های شجاعانه و اعتقاد راسخ به پیشرفت دانست. (19) این است آن گوهری که بیشتر از هر چیز دیگری، کارنامه‌ی آن

پادشاهی را که «با روشنفکران صمیمیت و همدردی داشت» و با «لباس یخن بسته از پارچه وطنی، روزها را تا نیمه شب کار می کرد» (20) برای ما و آیندگان ما بسیار ارجمند ساخته است. بررسی و بازخوانی این دوره خاص تاریخ، پیوسته دلها و دستها را به سوی خود می کشد. بنده به امید دسترسی به مجموعه کامل این اعلامیه ها، به نتیجه گیریهای ضمنی در مقاله ام اکتفا می کنم؛ بحث را باز می گذارم و دعوت می نمایم امروز بعد از چندین دهه تجربه، شکست و پیروزی بار دیگر و با چشم بازتر به این فراخوان در اعلامیه های امانی گوش بسپاریم: «در حفظ دین و دولت و ملت خود بیدار و در نگهبانی وطن خویش هوشیار باشید». (پایان)

(1) پیداست سوز سینه ما از زبان ما / یک پاره دلست زبان در دهان ما (بیدل)

(2) افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، مطبعة دولتی کابل، 1346ش، ص 752.

(3) «ورقی فرض کن یک روی در تو، یک روی در یار و یا هر که هست، آن روی که سوی تو بود، خواندی، آن روی که سوی یار است هم ببايد خواند.» (مقالات شمس تبریزی، تصحیح م.ع. موحّد، تهران، 1369).

(4) در باره چگونگی آغاز سلطنت امیر امان الله خان، نک. افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، مطبعة دولتی کابل، 1346ش، ص 752-753.

(5) افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، مطبعة دولتی کابل، 1346ش، ص 753.

(6) چنین گفت زردشت، فریدریش نیچه، ترجمه خانم ژانا نیکولوا گلبوا Zhana Nikolova Gelebova (از آلمانی به بلغاری)، انتشارات خریستو بوتف، صوفیه 1990، ص 131.

(7) در این رابطه نگاهی به القاب مطول و مطمئن شاه شجاع الملک می تواند عبرت آموز باشد.

(8) «روز 24 فروری 1919 مردم کابل و قشون پایتخت در میدان مرادخانی اجتماع بزرگ نمودند، امیر امان الله خان سواره و تنها در

بین جمعیت داخل شد و در حالی که شمشیر برهنه در کمر آویخته بود، در همین جا بود که او نطق مشهور و تاریخی خود را نمود. او استقلال خارجی افغانستان و آزادی فردی را در داخل کشور اعلان کرد و از مساوات و برادری و برابری، آزادی ملت و تامین عدالت و صداقت دولت جدید حرف زد. غریو شادی و تهنیت از جمعیت برخاست.» (افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، مطبعة دولتی کابل، 1346ش، ص 753).

(9) در این رابطه، نک. افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، مطبعة دولتی کابل، 1346ش، ص 662.

(10) میر محمد صدیق فرهنگ تحت عنوان «علل ناکامی اصلاحات» امیر امان الله خان می نویسد: در این میان مخالفت رجال دربار (با اصلاحات) و سازشهای آنها بطور خاص در ضعیف ساختن دولت و ناکامی آن تاثیر داشت و شاه که خودش در تضاد شخصی در بین قوم دوستی و وطندوسی درگیر بود نمی توانست آن را حل نماید. نک. «افغانستان در پنج قرن اخیر» میر محمد صدیق فرهنگ، صص 547-548.

(11) نک. ماده 6 قانون اساسی دوره امان الله خان، افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، مطبعة دولتی کابل، 1346ش، ص 796.

(12) از نظرات جان لاک Jon Locke (1704 - 1632).

(13) افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، مطبعة دولتی کابل، 1346ش، صص 804 - 802.

(14) همانجا، ص 813.

(15) تاکید سردارد عبدالقدوس خان، صدر اعظم حکومت امان الله خان مبنی بر این که: «هدف ما از خواستن آزادی باید شامل آزادی هندوها نیز باشد و همچنان آزادی جمیع ملل جهان...» نیز نماینده همین روحیه است. نک. (افغانستان در مسیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، مطبعة دولتی کابل، 1346ش، ص 803).

(16) افغانستان در پنج قرن اخیر، میر محمد صدیق فرهنگ، ص 548.

(17) یک نفر انگلیس به نام آیزاک تیلور Isaac Taylor، در سال 1860 در کتاب خویش موسوم به تمدن غائی Ultimate Civilization، مآثر توحش را چنین بر می شمارد: «تعدد زوجات، نوزاد کشی، فحشا در پناه قانون، طلاق بولھوسانه، تفریحات منافی اخلاق و توام با خونریزی، زجر دادن و شکنجه، وجود طبقات مشخص انحصاری در جامعه و برده فروشی». در دیگر فهرستهایی که اروپاییان در این خصوص ارایه دادند، شاخصهایی نظیر

میانگین عمر، فیصدی با سوادان جامعه و میزان بازدهی کار ... نیز همیز وحشت و تمدن معرفی شده اند. نک. (تاریخ جهان نو، رابرت روزول پالم، ترجمه ابوالقاسم طاهری، امیر کبیر، تهران، 1349 ص 183.) ولی در افغانستان، بخشی از اجراءات امیر امان الله خان که اتفاقاً پاسخگوی مواردی از همین فهرستهاست، موجب رنجیدگیها از وی گردید.

(18) افغانستان در پنج قرن اخیر، میر محمد صدیق فرهنگ، ص 547.

(19) در برنامه های درسی مکاتب عصر امیر امان الله خان، مفاهیمی نظیر آزادی، استقلال، علم، هنر و اعتقاد به پیشرفت تبلیغ می شد و با وجود این که شاه، زیر فشار مخالفتها به لغو مدارس انات موافقت کرد، متیقن بود که بعد از بیست سال، روند ترقی ناگزیر، زمینه فعالیت دوباره مکاتب نسوان را مساعد خواهد ساخت. نک. افغانستان در پنج قرن اخیر، میر محمد صدیق فرهنگ، ص 745.

(20) همانجا، صص 797 و 800.